مقاله پژوهشی

ساختار معنایی دفتر چهارم مثنوی معنوی براساس الگوی کل‌نگر

آمنه طالعی رحیمی، سمیه اسدی*

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ولایت، ایرانشهر، ایران.

سال هفدهم، شماره دهم، دی 1403، شماره پی در پی 104، صص 129-109

DOI: http://10.22034/bahareadab.2025.17.7558

نشریه علمی سبک شناسی و تحلیل متون نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: مطالعات ساختار کل‌نگر، رویکرد نوینی در بررسی و تحلیل آثاری است که دارای ساختار کلان سازماندهی هستند. متونی مانند مثنوی معنوی مولانا که در ظاهر دارای چیدمان و ساختار بی‌نظمی هستند اما اگر با دیدگاه کل‌نگر به اجزای آن دقت شود، ارتباط معنادار میان بخشهای آن قابل تفسیر است. صفوی (1386) طی مطالعاتی که در مورد ساختار مثنوی داشته، نشان میدهد که مولانا در دفترهای ششگانهٔ مثنوی از دو روش «پاراللیسم» و «انعکاس متقاطع» برای برقراری ارتباط معنادار میان داستانها و مفاهیم مطرح شده استفاده کرده است. در این پژوهش سعی شده تا دفتر چهارم مثنوی از منظر ساختار کل‌نگر با روش معناشناسانه و سمنتیک مورد مطالعه قرار گیرد تا پاسخی باشد به این سوال که ساختار معنایی و پاراللهای بکار رفته در این دفتر چگونه است؟

روشها: پژوهش حاضر با روش تحلیلی و رویکردی ساختارگرایانه مبتنی بر دیدگاه کل‌نگر و معناشناسانه انجام گرفته است.

یافته‌ها: نتایج حاصل از بررسی نشان میدهد که دفتر چهارم دارای هفده گفتمان اصلی است و هستهٔ مرکزی دفتر چهارم نیز در گفتمان «9» مطرح شده است. هر گفتمان دارای زیربخشها و داستانهای فرعی است و به استناد موضوع گفتمانها، موضوع محوری دفتر چهارم علم است که به سه دستهٔ «علم جزئی، علم کل و علم اشراقی» تقسیم میشود.

نتیجه‌گیری: تأکید مولانا بر لزوم پیروی کردن عالمان علم جزئی و کلی از عالمان اشراقی است. او دو گروه نخست را نیازمند هدایت و آموختن توصیف کرده و تنها عالمان اشراقی را به واسطهٔ رسیدن به علم الهی و نور حقیقت، دانای کل قلمداد کرده است.

تاریخ دریافت: ۱۴ اسفند ۱۴۰۲
تاریخ داوری: ۲۴ فروردین ۱۴۰۳
تاریخ اصلاح: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۶ خرداد ۱۴۰۳

کلمات کلیدی:
ساختارگرایی، ساختار معنایی، پاراللیسم، انعکاس متقاطع، دفتر چهارم مثنوی

* نویسنده مسئول:
s.assadi@velayat.ac.ir
(+۹۸ ۵۴) 37211279

Seventeenth year, Number Ten, January 2025, Continuous Number 104, Pages: 109-129

Journal of the stylistic of Persian poem and prose
(Bahar-e- Adab)
Home page: https://www.bahareadab.com

ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Semantic structure of the fourth book of Masnavi Manavi based on the holistic model

A. Tale'i Rahimi, S. Assadi*
Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Velayat University, Iranshahr, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 04 March 2024
Reviewed: 12 April 2024
Revised: 29 April 2024
Accepted: 05 June 2024

KEYWORDS
structuralism, semantic structure, parallelism, cross reflection, Mathnawi fourth book

*Corresponding Author
✉ *s.assadi@velayat.ac.ir*
☎ (+98 54) 37211279

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Holistic structure studies is a new approach in examining and analyzing works that have a macro-organizational structure. Texts such as Rumi's Mathnawi al-Masnavi, which on the surface have an irregular arrangement and structure, but if you pay attention to its components with a holistic view, the meaningful relationship between its parts can be interpreted. Safavi (1386) during his studies on the structure of the Mathnawi, shows that Rumi used two methods of "parallelism" and "cross-reflection" to establish a meaningful connection between the stories and concepts presented in the Mathnawi's six notebooks. In this research, an attempt has been made to study the fourth book of the Mathnawi from the perspective of the holistic structure with the semantic and semantic method to answer the question, what is the semantic structure and parallels used in this book?

METHODOLOGY: The current research was conducted with an analytical method and a structuralist approach based on a holistic and semantic perspective.

FINDINGS: The results of the investigation show that the fourth book has seventeen main discourses and the central core of the fourth book is also presented in the "9" discourse. Each discourse has sub-sections and sub-stories, and based on the topic of the discourses, it is the central topic of the fourth book of science, which is divided into three categories: "partial science, total science, and enlightened science".

CONCLUSION: Rumi's emphasis is on the necessity of partial and general knowledge scholars to follow Ishraqi scholars. He described the first two groups as needing guidance and learning and considered only enlightened scholars to be omniscient by reaching divine knowledge and the light of truth.

DOI: http://10.22034/bahareadab.2025.17.7558

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
16	1	1

مقدمه

ساخت، بنمایهٔ اصلی در نقدهای ساختارگرایانه است که مفهوم ارتباط میان اجزاء و کلیت اثر را نشان میدهد. ساختارگرایی نظریه‌ای زبانی و ادبی است که خاستگاه آن قرن بیستم است و ریشه در نظریات سوسور دارد. سوسور و پس از آن نظریه‌پردازان ساختارگرا همچون «لوی استروس»، مجموعه‌ای از نشانه‌های زبانی را «نظام» یا «ساختار» نامیده و معتقدند که اجزاء زبان بصورت مستقل معنادار نیستند، بلکه براساس ارتباط با یکدیگر نقش میپذیرند. ساختار یک متن در سه دسته «ساختار متن، ساختار نظم و ساختار روایت» مورد بررسی قرار میگیرد. ساختار متن مربوط به بررسی روابط و مناسبات میان عبارات، جملات و فصلهای متن است که سبب ایجاد همبستگی و انسجام در یک اثر است و سبب میشود متنهایی که بخشهای آن بصورت تصادفی کنار یکدیگر چیده شده‌اند از متنهای منسجم و یکپارچه متمایز شوند.

برخی از مثنوی‌پژوهان و نظریه‌پردازان ساختاری همچون «ویلیام چیتیک»، «آرتور آربری»، «بارون برنارد کارا دو وکس»، «ریپکا» ، «آن ماری شیمل» و حتی پژوهشگرانی ایرانی همچون فروزانفر، زرین‌کوب و سروش، در مورد مثنوی معتقدند که ساختاری مشخص و منظم بر آن حاکم نبوده و نتیجهٔ بداهه‌سرایی مولوی است، بدون آنکه نظامی معنادار و مشخص در پس روایتهای آن وجود داشته باشد. آنچه در نگاه اول در مورد مثنوی مشخص است، آن است که مولانا از شیوهٔ روایت متوالی در جریان روایی مثنوی استفاده نکرده و پیاده‌کردن جریان روایی مثنوی بر پایهٔ روایتهای متوالی، ساختاری تصادفی و غیرمرتبط را نشان میدهد. این در حالی است که اگر با نگاه «کل‌نگر» به مثنوی بنگریم، انسجام و یکپارچگی میان بخشهای روایی آن قابل درک است. ساختار مثنوی در اصل بصورت کل‌نگر بوده که در آن دو اصل ساختاری «پاراللیسم» و «انعکاس متقاطع» به‌کار رفته است. صفوی (1388) در پژوهش خود که به بررسی ساختار معنایی و کلی دفتر اول مثنوی پرداخته به این مطلب اشاره میکند که به احتمال زیاد پراکندگی روایی و عدم انسجام ظاهری در مثنوی، خواستهٔ خود مولوی بوده تا دو سطح ظاهری و پنهانی برای اثر خود خلق کند. صفوی که ساختار کلی حاکم بر روایتهای هر گفتمان را مشخص و تحلیل کرده است، با بررسی دفتر اول به این نتیجه رسیده که این اثر باید با رویکرد «کل‌نگر» مورد مطالعه قرار گیرد تا مشخص شود مولانا از دو روش «پاراللیسم» و «انعکاس متقاطع» برای ساخت جریان روایی اثر خود بهره برده است. موضوع اصلی پژوهش حاضر بررسی ساختار معنایی دفتر چهارم مثنوی معنوی براساس الگوی کل‌نگر است که کوشیده تا با مشخص‌کردن الگوهای ساختاری و تفکیک و دسته‌بندی مفاهیم و موضوعات مطرح‌شده در روایات و حکایات مثنوی پاسخی برای این سوال بیاید که آیا تمام دفترهای مثنوی دارای نظمی درونی بوده و آیا مولانا در سرایش کل این منظومه الگوی ساختاری مشخصی را رعایت کرده و یا تمامی یا بخشهایی از روایات و حکایتهای مطرح شده در این اثر، برخاسته از فعل بداهه‌پردازی مولانا بوده است؟ پژوهش حاضر کوشیده تا همان الگوی روش کار صفوی را رعایت کند و به تبیین ارتباطات معنادار میان مفاهیم و بخشهای مختلف روایات مثنوی در دفتر چهارم بپردازد تا الگوی الگوریتمی حاکم بر این دفتر نیز مورد مطالعه و تحلیل قرار گرفته باشد.

پیشینه و ضرورت تحقیق

پژوهشهای مختلفی در خصوص ساختارهای کلی منظومه‌ها و متونی نظیر مثنوی صورت گرفته و حتی در پژوهشهایی نیز نظریه‌پردازان بر وجه پراکندگی و عدم انسجام معنایی مثنوی معنوی تأکید داشته‌اند، اما در

پژوهشهایی که با رویکرد کل‌نگر به کل اثر مثنوی و یا متونی نظیر آن نگریسته شده، بخوبی مشخص میشود که اینگونه متون دارای ساختاری منسجم بوده و روایتهای آن دارای انسجام معنایی هستند.

- سلمان صفوی در کتاب خود با عنوان «ساختار معنایی مثنوی معنوی» (1388).دفتر اول مثنوی را با رویکرد کل‌نگر مورد مطالعه قرار داد و مشخص کرد که مولانا از دو روش «پاراللیسم» و «انعکاس متقاطع» برای ایجاد انسجام معنایی در ساختار کلی دفتر خود استفاده کرده است.
- صفوی، در دو مقاله تحت عناوین «ساختار کلی دفتر ششم مثنوی معنوی» (1386) و «ساختار کلی دفتر سوم مثنوی مولوی» (1386). نیز دو دفتر سوم و ششم از مثنوی معنوی را با رویکرد کل‌نگر مورد مطالعه و بررسی قرار داده است. در این دو مقاله برای اولین بار متدلوژی جدید ساختار و سازمان دفتر سوم و ششم مولوی با رویکرد کل‌نگرانه تبیین شده است. بر این اساس دفتر سوم مثنوی دارای دوازده گفتمان در سه بلوک است که در پاراال با یکدیگر هستند و به ترتیب به معنی عقل جزئی، عقل ربانی و عقل کلی و چگونگی گذار عقل جزئی به عقل ربانی میپردازد. دفتر ششم نیز دارای دوازده گفتمان بلند است که عنصر وحدت روایی در آنها ضعیف است، اما میان روایتها و گفتمانها پاراال و انعکاس متقاطع برای ایجاد انسجام معنایی وجود دارد. در بررسی دفتر ششم با رویکرد کل‌نگر، تحول و تعالی تدریجی «فنای در توحید» در طریقت معنوی بعنوان موضوع اصلی دفتر مشخص شده است.
- عفت مردانی، (1400). در رسالۀ دکتری خود با عنوان «ساز و کارهای انسجام متنی و معنایی در شعر شریف مرتضی» ضمن داشتن رویکرد توصیفی و تحلیلی و نیز محاسبات آماری در صدد کشف گونه‌های انسجام شکلی و معنایی و ثبت و ضبط آنها در جدولها و نمودارها برآمده و به این نتایج دست یافته که عناصر شکلانی و معنایی انسجام در ساختار معنایی اشعار شاعر با هم ترکیب شده‌اند.
- فاطمه، امامی، (1392). در مقاله «ساختار معنایی الهی‌نامه عطار» تلاش کرده تا الگوهای مورد نظر عطار را در شیوه ساختارمند الهی‌نامه در ارتباط دقیق لفظ و معنا، با به دست‌دادن شواهدی از متن ذکر کند؛ قوانینی که در چهار سطح کلی بصورت یک شبکه منسجم لفظی - معنایی, منطق درونی اثر را مشخص میسازند. او به این نتیجه رسیده که با یک نگاه محققانه میتوان دریافت که عطار در سراسر اثر به این الگوها پایبند است.
- سیده رأفت، موسوی دیجوجین (1392). در پایان‌نامۀ خود با عنوان «شرح ساختار معنایی چهل غزل از سلمان ساوجی» با بررسی چهل غزل از سلمان ساوجی، ساختار منسجم معنایی غزل این شاعر را آشکار کرده و عوامل این انسجام و ارتباط و پیوند معنایی ابیات غزل با یکدیگر را بیان کرده است.
- اکبر نحوی و ناهید دهقانی (1389). در مقاله خود «بررسی ساختار متن در کشف المحجوب هجویری» مشخص کردند که با وجود تنوع موضوعات و گوناگونی نثر در کشف المحجوب، این اثر ساختاری منسجم و یکپارچه دارد. در این مقاله به ساختار کلی این کتاب و شیوه ویژۀ نویسنده آن در تبیین و گسترش اندیشه‌ها و مضامین محوری پرداخته شده است.
- عسگر، صلاحی، (1388) .در رسالۀ دکتری خود تحت عنوان «تاملی در ساختار معنایی غزل حافظ» ، به این نتیجه رسیده که در ساختار معنایی غزل حافظ، هسته یا موضوعی مرکزی وجود دارد و ابیات هر غزل بعنوان واحدهای معنایی سازنده و یا شکل‌دهنده به ساختار معنایی آن غزل، همواره با این هستۀ مرکزی و غالباً با یکدیگر روابط معنایی دارند. اما کشف هسته مرکزی غزلها و نشان‌دادن پیوند

معنایی ابیات با این هسته و نیز نشان‌دادن پیوند معنایی ابیات با یکدیگر - که تلاشی است برای کشف انسجام ساختاری غزل- نیازمند تأمل بسیار و اغلب نیازمند تأویل است.

روش کار

این پژوهش با روش تحلیلی و رویکردی ساختارگرایانه مبتنی بر شیوهٔ کل‌نگر و معناشناسانه صورت گرفته است. نگارندگان کوشیده‌اند تا همان الگوی روش کار صفوی (1388) را رعایت کرده و ارتباطات معنادار میان مفاهیم و بخشهای مختلف روایات مثنوی در دفتر چهارم را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند تا الگوی الگوریتمی حاکم بر این دفتر نیز مورد مطالعه و تحلیل قرار گرفته باشد. طبق الگویی که صفوی برای تحلیل داده‌های خود از آن بهره گرفته، در پژوهش حاضر نیز ابتدا دو سطح میانی برای دفتر چهارم مشخص شده است: «سطح میانیِ قطعات پیوستهٔ موضوعی درون بخشها» و «سطح میانی نحوهٔ دسته‌بندی بخشها». اولین سطح «پاراگراف» است که ارتباط میان ابیات از نظر موضوعی را با یکدیگر مشخص میکند. دومین سطح «گفتمان» است که رابطهٔ بین بخشها و کل دفتر است. نگارندگان ابتدا با مشخص‌کردن روایی یا موضوعی بودن هر بخش، ارتباط معناداری که میان بخشهای مختلف وجود دارد را در قالب یک «گفتمان» مشخص کرده و سپس به تجزیه و تحلیل ارتباطات معنایی و روایی در هر بخشِ مرتبط پرداخته‌اند. پس از مشخص‌شدن واحدهای بزرگتر گفتمانی، رابطهٔ میان بخشهای یک گفتمان و ارتباط موضوعی آنها با یکدیگر و هستهٔ مرکزی روایت مشخص شده و این روند منجر به مشخص‌شدن ساختار کلی حاکم بر دفتر چهارم مثنوی معنوی شده است. هر گفتمان از تعدادی بخش تشکیل میشود و هر بخش دارای پاراگراف است که از نظر موضوع روایت بهم متصلند. پس از مشخص‌شدن گفتمان و بخشها، ارتباط هر بخش و پاراگراف با یکدیگر با توجه به دو شیوهٔ «پاراللیسم» و «انعکاس متقاطع» مورد بررسی قرار گرفته است.

مبانی نظری

ساختارگرایی: ساختارگرایی براساس آراء فردینان دو سوسور، زبانشناس سوئیسی شکل گرفته است. همهٔ دانشمندان بر این عقیده‌اند که شالوده و بنیان اصلی ساختارگرایی در تلاشهای سوسور برای تعریف و تبیین زبان و مفاهیم مرتبط با آن قرار دارد (موسوی رضوی، 1397: 555). دغدغهٔ اصلی سوسور، یافتن ساختاری جهانی برای تمام زبانهای بشری بوده، بنابراین توجه او معطوف به حوزهٔ لانگ یا همان نظام زبان بوده است. این امر نیز دقیقاً به علت طرز تفکر ساختارگرای سوسور است. بانی پیشرفت دانش زبانشناسی در قرن بیستم نیز، علمی بود که سوسور با عنوان «نشانه‌شناسی» پایه‌گذاری نمود و آن را علمی تعریف کرد که زندگی نشانه‌ها را در درون جامعه مطالعه میکند. بخش مهمی از جذابیت ساختارگرایی که از اوایل نیمهٔ اول قرن بیستم آغاز شد و تا دههٔ 1960 تقریبا در تمامی حوزه‌های علوم انسانی گسترش یافت، ناشی از آن است که ساختارگرایی نظامهای پیچیده را به بنیادیترین اجزاء آن میکاهد و ساختارهایی را نشان میدهد که فارغ از زمان، مکان و فرهنگهای مختلف، جهانی هستند، بنابراین ثابت و بدون تغییر باقیمانده‌اند (همان: 553). ساختارگرایی خود را در مقام دانشی میبیند که سعی در درک نظام‌مند ساختارهای بنیادینی دارد که تمام تجربه‌های بشری بر آن استوار است (تایسن، 1387: 335).

ساختار معنایی: ساختار معنایی از دو واژهٔ «ساختار» و «معنا» تشکیل شده است. مطالعات ساختار معنایی زیرمجموعه‌ای از مطالعات ساختارگرایی است که هدف آن مشخص کردن چیستی و چرایی چیدمان مفاهیم در

متن توسط نویسنده است. مشخص‌کردن شبکه معنایی، روشی برگرفته از تحلیل محتواست که به استخراج معانی ابیات، تفکیک و دسته‌بندی مفاهیم مطرح شده و تفسیر ارتباط معنادار میان این عناصر کمک میکند. براساس دیدگاه ساختارگرایی، ساخت یا ساختار «شبکهٔ روابط همنشینی و جانشینی عناصر یک نظام در رابطهٔ متقابل با یکدیگر است که فقط محدود به زبان نیست و هر نظام دیگری را نیز میتواند شامل شود» (صفوی، 1383: 21-22). معنا در سطح متن نیز به ارتباط میان عناصر ساختاری متن وابسته است. «متن مؤلفهٔ زبانی پاره‌گفتار در یک کنش ارتباطی است (البرزی، 1392: 194).

ساختار کل‌نگر: واژهٔ «کل‌نگر» معادل فارسی کلمه‌ای است که ریشه در زبان یونانی دارد و به معنای «با هم دیدن» و «بصورت یک کل دیدن» است. رویکرد کل‌نگر به معنای آگاهی از ساختار کل در هنگام خواندن متن است. در بررسی متن، روش رایج رویکرد متوالی است به همین دلیل در استفاده از رویکرد کل‌نگر، توجه منتقد از یک سو به توالی آشکارسازی مطالب جدید بوده و از سوی دیگر به بسط زمینه‌های ساختار، طرح یا بحث توجه دارد. در این رویکرد، هر عنصر جدید ویژگی خاص خود را دارد که به هنگام پیوستن به زمینهٔ بسیط‌تر، ویژگی خود را به دلیل عنصر بعدی از دست میدهد. در برخی از متون کلاسیک، خود اثر در ساختار کلان سازماندهی شده است؛ یعنی این آثار بعنوان کلهای اساسی و به روش کل‌نگر به نگارش درآمده‌اند. بطور معمول، این سازماندهی در سطح بالاتر به شیوهٔ متوالی نیست و از انواع روابط غیرمستقیم استفاده شده است (صفوی، 1388: 38).

پاراللیسم: ارتباط غیرخطی میان دو قسمت متن، پاراللیسم نامیده میشود. «این اصطلاح اولین بار در قرن هجدهم استفاده شد و مدتی مدید ویژگی انحصاری اشعار عبری بود، اما اینک تقریبا به عنوان شاخصه ادبیات جهان در نظر گرفته میشود» (فوکس، 1977: 59-90). پاراللیسم یک نظریهٔ ادبی نیست، بلکه استفادهٔ ادبی از ارتباطات است. شیوه‌های بسیاری برای ارتباط عناصر ادبی با یکدیگر نظیر آواشناسی، واژه‌شناسی، علم معانی و بیان، موضوع و غیره وجود دارند. پاراللیسم موضوعی «قافیهٔ فکر» نیز خوانده میشود. در فرم ایده‌آل در شعر کلاسیک عبری بعنوان رابط میان دو عنصر تعریف میشود که عنصر دوم میتواند عنصر اول را تکرار، کامل، تأیید یا نقض کند، توسعه یا انعکاس دهد یا تقلید کند (همان: 44).

انعکاس متقاطع: انعکاس متقاطع به معنی تکرار زنجیره در جهت مخالف است. بطور مثال در A , B , C , **B*** , **C***, **A*** سه حرف انتخابی تصویر معکوس سه حرف اول است اما معمولاً در سطحی بالاتر هستند. انعکاس متقاطع یک طرح معنایی است که از حروف یونانی chi گرفته و به شکل x نوشته شده و به آن شباهت دارد. انعکاس متقاطع انواع مختلفی دارد اما تاکنون اصطلاحات تکنیکی جهت نامگذاری آنها وضع نشده است. بنابراین بکارگیری اصطلاح انعکاس متقاطع دربرگیرندهٔ همهٔ ترتیبهای این ماهیت کلی است (همان: 45-46).

ساختار معنایی مثنوی از دیدگاه کل‌نگر

در خصوص مثنوی، پژوهشهای بسیاری توسط محققان در جهان صورت گرفته است. بسیاری از آنان ویژگیهایی همچون عدم وجود ساختار معنایی، بینظمی و آشفتگی در سرایش اشعار، وجود الگوی داستان در داستان در مثنوی و آشنایی‌زدایی در ساختار را برای آن پذیرفته‌اند. در صورتیکه در مطالعهٔ مثنوی بهتر آن است که تمرکز بر دو سطح میانی باشد: سطح میانی قطعات پیوستهٔ موضوعی درون بخشها و سطح میانی نحوهٔ دسته‌بندی بخشها. اولین سطح میانی «پاراگراف» نامیده میشود که اصطلاحی تکنیکی برای اشاره به قطعاتی است که در آنها ابیات از نظر موضوعی مرتبط با یکدیگرند. سطح پاراگراف روابط میان ابیات و بخشهاست. دومین سطح میانی، با عنوان

فصل، رابط میان بخشها و دفتر است. اما از آنجا که کل اثر بعنوان یک کتاب محسوب میشود و دفترهای ششگانه نقش فصلها را دارند، واژهٔ دیگری مورد نیاز است. از این رو، برای تعیین یک گروه از بخشها از اصطلاح تکنیکی «گفتمان» استفاده میشود که شامل هر دو بخش روایی و تعلیمی خواهد بود (نک. صفوی، 1388: 34-35). در مطالعهٔ دفترهای مثنوی با استفاده از رویکرد کل‌نگر، بخشهای متشکل هر گفتمان که توسط خود مولانا براساس پیوستگی روایی و موضوعی سازماندهی شده‌اند، مورد بررسی قرار گرفته و شیوه‌های گوناگون بکارگیری پاراللیسم و انعکاس متقاطع شناسایی میشوند. به این طریق شناخت دقیقتر و بهتری از ساختار معنایی مثنوی حاصل میشود.

ساختار معنایی دفتر چهارم

دفتر چهارم شامل یک مقدمهٔ منثور، 3855 بیت و 137 بخش است و دیباچهٔ منظوم آن نیز 39 بیت دارد. موضوع اصلی دفتر چهارم «علم» است. مولانا به دو نوع علم اشاره کرده است: علم کسبی و علم وهبی. این علم به اقتضای اسم وهّاب و جواد به برخی کسان عطا میشود. پس این علم موهوب است و مُعطیات [=داده‌های] آن دو اسم شریف الهی محسوب میگردد (مثنوی، د4: 567). این دفتر به مانند دیگر دفاتر مثنوی با مقدمه‌ای منثور آغاز میشود که به زبان عربی است. مولانا با عبارت «سفر چهارم» این مقدمه را آغاز میکند و از آن با اوصافی چون «فرحبخش، شادی‌بخش دل، سرور جان، بهبود کالبد» یاد میکند. برخلاف دفتر سوم که واژهٔ نخستین مقدمهٔ منثور بطور مستقیم و صریح به معنای کانونی دفتر اشاره میکند (حکمتها) در مقدمهٔ دفتر چهارم هیچ اشارهٔ صریح و مستقیمی به موضوع اصلی و محوری و معنای کانونی دفتر نشده است. «سفر چهارم بسوی نکوترین جایگاه‌های بهاری، و بزرگترینهای معنوی است. دل عارفان با مطالعهٔ آن شادمان گردد. چنانکه گلشن (طبیعت) از ریزش قطره‌های باران به سرور و نشاط آید، و دیدگان به خواب نوشین انس گیرد. در آن سفر است راحت جانها و درمان تنها، و این سفر، همانگونه است که پاکدلان خواهند و دوست دارند، و سالکان جویند و آرزویش کنند» (زمانی، 1393، د4: شرح مثنوی معنوی). و در ادامه با تشبیه آن به آفتاب و نور انگاشتن و گنج پنداشتن آن به دلالت و دستگیری که از مهمترین کارکردهای علم است، اشاره میکند، بی‌آنکه نامی از آن برده باشد. چهار بیت ضمیمهٔ مقدمه، ابیاتی از عدیّ‌بن رقاع (از شاعران عصر اموی) است که معنای آن ذهن را به مفهوم عبور از جهل و نادانی و سیر به سوی آگاهی و دانایی رهنمون میشود.

شکل (2). دیاگرام معنایی دفتر چهارم



گفتمان اول: حکایت آن عاشق که از عسس گریخت در باغی و خود معشوق را در باغ یافت؛

گفتمان دوم: قصهٔ مسجد اقصی و خرّوبِ و عزم کردن داود (ع) پیش از سلیمان (ع) بر بنای آن مسجد؛

گفتمان سوم: قصهٔ آغاز خلافت عثمان (رض) و خطبهٔ وی در بیان آنکه: ناصح فعال به فعل، به از ناصح قوال به قول؛

گفتمان چهارم: قصهٔ عطاری که سنگ ترازوی او گل سرشوی بود و دزدیدن مشتری گل‌خوار از آن گل هنگام سنجیدن شکر؛

گفتمان پنجم: قصهٔ شاعر و صله دادن شاه، و مضاعف کردن آن وزیر بوالحسن نام؛

گفتمان ششم: قصهٔ صوفی که در میان گلستان، سر بر زانو، مراقب بود؛ یارانش گفتند: سر برآور، تفرج کن بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمه الله تعالی؛

گفتمان هفتم: در بیان آنکه ترک الجوابِ جوابٌ؛ مقرر این سخن که جواب الاحمق سکوت، شرح این هر دو در این قصه است که گفته می‌آید؛

گفتمان هشتم: امیر کردن رسول (ص)، جوابِ هذیلی را بر سریّه‌ای که در آن پیران و جنگ آزمودگان بودند؛

گفتمان نهم: قصهٔ آن آبگیر و صیادان و آن سه ماهی، یکی عاقل و یکی نیم‌عاقل و آن دگر مغرور و ابله مغفل لاشی و عاقبت هر سه؛

گفتمان دهم: گفتن موسی (ع) فرعون را که از من یک پند قبول کن و چهار فضیلت عوض بستان؛

گفتمان یازدهم: منازعت امیران عرب با مصطفی (ص) که ملک را مقاسمت کن با ما تا نزاعی نباشد و جوابِ فرمودن مصطفی (ص) که من مأمورم در این امارت، و بحث ایشان از طرفین؛

گفتمان دوازدهم: خشم کردن پادشاه بر ندیم و شفاعت کردن شفیع آن مغضوب علیه را و از پادشاه درخواستن و پادشاه شفاعت او قبول کردن و رنجیدن ندیم از شفیع که چرا شفاعت کردی؟

گفتمان سیزدهم: مطالبه کردن موسی (ع)، حضرت را که خلقت خلقاً و اهلکتهم؟ و جواب آمدن؛

گفتمان چهاردهم: حکایت آن پادشاه زاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود و ...؛

گفتمان پانزدهم: قصهٔ فرزندان عزیز (ع) که از پدر احوال پدر می‌پرسند، می‌گفت: آری دیدمش، می‌آید. بعضی شناختندش، بیهوش شدند، بعضی نشناختند، می‌گفتند: خود مژده داد، این بیهوش شدن چیست؟

گفتمان شانزدهم: لابه کردن قبطی، سبطی را که یک سبو به نیت خویش از نیل پر کن و بر لب من نه، تا بخورم به حق دوستی و برادری که سبو که شما سبطیان بهر خود پر می‌کنید از نیل، آب صاف است و سبو که ما قبطیان پر می‌کنیم خون صاف است؛

گفتمان هفدهم: رفتن ذوالقرنین به کوه قاف، و درخواست کردن که: ای کوه قاف از عظمت صفت حق، ما را بگو. و ...؛

ترتیب ساختاری گفتمانهای دفتر چهارم

گفتمان	توضیحات مربوط هر گفتمان
اول	حکایت آن عاشق که از عسس گریخت در باغی و خود معشوق را در باغ یافت؛ (از بیت 40-387/ 347 بیت/ 24 بخش که 16 بخش آن فرعی است/ 6 داستان فرعی).
دوم	قصهٔ مسجد اقصی و خرّوب و عزم کردن داود (ع) پیش از سلیمان (ع) بر بنای آن مسجد؛ (از بیت 388-486/ 99 بیت/ شش بخش که چهار بخش آن فرعی است/ بدون داستان فرعی)
سوم	قصهٔ آغاز خلافت عثمان (رض) و خطبهٔ وی در بیان آنکه: ناصح فعال به فعل، به از ناصح قوال به قول؛ (از بیت 487- 624/ 138 بیت/ هشت بخش که 7 بخش آن فرعی است/ 2 داستان فرعی).
چهارم	قصهٔ عطاری که سنگ ترازوی او گل سرشوی بود و دزدیدن مشتری گل‌خوار از آن گل هنگام سنجیدن شکر؛ (از بیت 625-1155/ 531 بیت/ 23 بخش که 22 بخش آن فرعی است/ 8 داستان فرعی).
پنجم	قصهٔ شاعر و صله دادن شاه، و مضاعف کردن آن وزیر بوالحسن نام؛ (از بیت 1156-1357/ 202 بیت/ 11 بخش که هفت بخش آن فرعی است/ 4 داستان فرعی).
ششم	قصهٔ صوفی که در میان گلستان، سر بر زانو، مراقب بود؛ یارانش گفتند: سر برآور، تفرج کن بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمه الله تعالی؛ (از بیت 1358-1489/ 132 بیت/ 7 بخش که شش بخش آن فرعی است/ 2 داستان فرعی).
هفتم	در بیان آنکه ترک الجوابِ جوابٌ؛ مقرر این سخن که جواب الاحمق سکوت، شرح این هر دو در این قصه است که گفته میآید؛ (از بیت 1490-1991/ 496 بیت/ 22 بخش که 16 بخش آن فرعی است).
هشتم	امیر کردن رسول (ص)، جواب هذیلی را بر سریّه‌ای که در آن پیران و جنگ آزمودگان بودند؛ (از بیت 1992-2201/ 210 بیت/ 8 بخش که 3 بخش آن فرعی است/ 1 داستان فرعی).
نهم	قصهٔ آن آبگیر و صیادان و آن سه ماهی، یکی عاقل و یکی نیم‌عاقل و آن دگر مغرور و ابله مغفل لاشی و عاقبت هر سه؛ (از بیت 2202- 2508/ 307 بیت/ 14 بخش که 10 بخش آن فرعی است/ 4 داستان فرعی).
دهم	گفتن موسی (ع) فرعون را که از من یک پند قبول کن و چهار فضیلت عوض بستان؛ (از بیت 2509- 2778/ 270 بیت/ 11 بخش که 6 بخش آن فرعی است/ 2 داستان فرعی).
یازدهم	منازعت امیران عرب با مصطفی (ص) که ملک را مقاسمت کن با ما تا نزاعی نباشد و جواب فرمودن مصطفی (ص) که من مأمورم در این امارت، و بحث ایشان از طرفین؛(از بیت 2779-2932/ 154 بیت/ 6 بخش که 5 بخش آن فرعی است/ 3 داستان فرعی).
دوازدهم	خشم کردن پادشاه بر ندیم و شفاعت کردن شفیع آن مغضوب علیه را و از پادشاه درخواستن و پادشاه شفاعت او قبول کردن و رنجیدن ندیم از شفیع که چرا شفاعت کردی؟ (از بیت 2933-3000/ 67 بیت/ 2 بخش که 1 بخش آن فرعی است/ 1 داستان فرعی).
سیزدهم	مطالبه کردن موسی (ع)، حضرت را که خلقت خلقاً و اهلکتهم؟ و جواب آمدن؛ (از بیت 3001-3084/ 84 بیت/ 3 بخش که 2 بخش آن فرعی است/ بدون داستان فرعی).

چهاردهم	حکایت آن پادشاه‌زاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود و ...؛ (از بیت 3085- 3270/ 186 بیت/ 9 بخش که 2 بخش آن فرعی است/ 1 داستان فرعی).
پانزدهم	قصهٔ فرزندان عزیز (ع) که از پدر احوال پدر میپرسند، میگفت: آری دیدمش، می‌آید. بعضی شناختندش، بیهوش شدند، بعضی نشناختند، میگفتند: خود مژده داد، این بیهوش شدن چیست؟ (از بیت 3271- 3430/ 157 بیت/ 7 بخش که 6 بخش آن فرعی است/ 1 داستان فرعی).
شانزدهم	لابه کردن قبطی، سبطی را که یک سبو به نیت خویش از نیل پر کن و بر لب من نه، تا بخورم به حق دوستی و برادری که سبو که شما سبطیان بهر خود پر میکنید از نیل، آب صاف است و سبو که ما قبطیان پر میکنیم خون صاف است؛ (از بیت 3431- 3710/ 280 بیت/ 7 بخش که 5 بخش آن فرعی است/ 2 داستان فرعی).
هفدهم	رفتن ذوالقرنین به کوه قاف، و درخواست کردن که: ای کوه قاف از عظمت صفت حق، ما را بگو. و ...؛ (از بیت 3711-3855/ 145 بیت/ 5 بخش که 3 بخش آن فرعی است/ 2 داستان فرعی).

تفسیر اجمالی دیباچهٔ منظوم

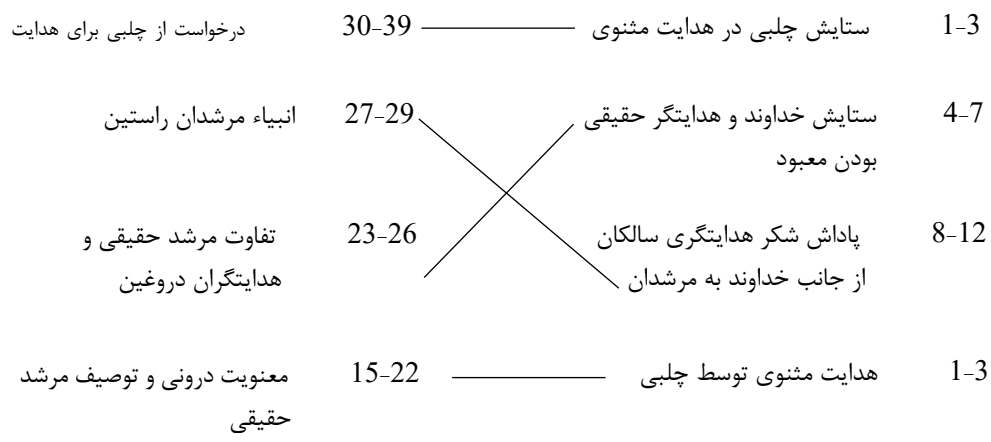
دیباچهٔ دفتر چهارم دارای 39 بیت است. با در نظر گرفتن ساختار معنای کل‌نگر، میتوان دیباچهٔ دفتر چهارم را به دو بخش تقسیم کرد که در هر نیمه 14-15 بیت بصورت تقریبی مساوی تقسیم‌بندی شده است. مولانا با قراردادن فصل مشترک میان دو نیمهٔ دیباچه، در بخش نخست به محوریت جایگاه چلبی و نقش او در تدوین و سرایش مثنوی اشاره کرده و در ضمن آن به این نکته پرداخته است که تمام کنشها و هدایتگریهای حسام‌الدین به دلیل اتصالی است که او به نور حقیقی معبود یافته است. در اصل این قدرت راهنمایی و هدایت جریان سرایش مثنوی، به واسطهٔ همان اتصال معنوی است که حسام‌الدین با ذات حق داشته و این اتصال معنویت نیز خود دلیلی داشته و آن آگاهی بخشیدن به سالکان در دفاتر پیشین مثنوی بوده است. سالکانی که به واسطهٔ حجابهای جهل و نادانی در گمراهی به سر میبردند با ابیات مثنوی و درک مفاهیم متعالی که در بطن ابیات نهفته است، از قید حجابهای درونی خود رها شده و این رهایی را نیز مرهون اندیشهٔ والای نهفته در ابیات مثنوی میدانند و به واسطهٔ آن از درگاه خداوند شکر بجای می‌آورند. شکر سالکان همان قرب و اتصال آنها به ذات معنویت است و خداوند عامل این اتصال بندگان را از موهبت لطف خود بی‌نصیب نگردانده و مراتب بالاتری از معنویت وجودی را به او که به استناد مثنوی و اعتقاد مولانا حسام‌الدین است، میبخشد. در نیمهٔ اول دیباچه، مولانا حسام‌الدین چلبی را بعنوان سمبلی برای مراد و مرشد هدایتگر معرفی میکند. او معتقد است ابتدا فرد باید به اندازه‌ای در تزکیه و پالایش درون پیش برود که قدرت هدایت بندگان و سالکان دیگر را داشته باشد، پس از رسیدن به این مقام او با هدایت سالکان و رهاکردن آنها از بند حجابهای درونی، مورد لطف و مغفرت خداوندی قرار گرفته و مقامهایی بالاتر در درجات وجودی را کسب میکند. نیمهٔ اول دیباچه با بیت اول در «ستایش چلبی در هدایت مثنوی» آغاز شده و با «روند هدایت مثنوی توسط چلبی» در بیت 14 نیز به پایان میرسد. پس از این گردش موضوعی، مولانا وارد نیمهٔ دوم دیباچه میشود. او موضوع آخر در نیمهٔ نخست را به «معنویت درونی و توصیف مرشد حقیقی» در بیت 15 متصل میکند و حسام‌الدین را که سمبلی برای تمامی مرشدان حقیقی است، با شرح میزان معنویت و خلوص باطنی آنان توصیف میکند. از ابیات 15 تا 23 نیمهٔ دوم دیباچه، او به مفهوم و توصیف معنویت حقیقی پرداخته و بیان میکند بسیاری از امور در ظاهر عبادت و منطبق با مناسک و عرف دینی هستند، اما خلوصی در آنها وجود ندارد؛ آنچه

سبب قرب و رشد درونی فرد در مسیر تعالی میشود، تزکیه و شهود باطنی است. فرد زمانی میتواند خود را پویندهٔ مسیر حق بداند که به ذات الهی متصل شده و حق را در معنویت وجودی و در اوج خلوص زیارت کند. چنین فردی، با اتصال به ذات الهی، از انوار ذات خداوندی بهره‌مند میشود؛ همان نور نیز سبب هدایت دیگر سالکان مسیر طریقت میگردد. از بیت 15 تا 22 که بر اهمیت معنویت درونی و رسیدن به قرب ذات الهی سخن آمده، با آخرین موضوع از نیمهٔ اول دیباچه ابیات 13-14، پارالل افقی معنایی از نوع تعالی داشته و توصیفی برای شخصیت حسام‌الدین بعنوان مرشدی حقیقی برای هدایت مثنوی است.

از بیت 23 تا 26 مولانا به بیان تفاوتهای میان مرشدان حقیقی و منکران و هدایتگران دروغین میپردازد. مرشد حقیقی از نگاه مولانا کسی است که به درجهٔ بالایی از تزکیه رسیده و قدرت هدایت دیگران را دارد و این هدایت سبب میشود تا مورد شکر و سپاس هدایت‌شوندگان قرار گرفته و به واسطهٔ همین روند اتصال بندگان به ذات الهی، مورد مرحمت خداوند قرار گرفته و به درجات بالای معنویت و قرب نائل شوند. امری که در مورد هدایتگران دروغین امکانپذیر نیست؛ زیرا از ابتدای امر آنان همچنان خود در بند حجابهای نفسانی خود اسیر مانده و به پالایش درونی نرسیده‌اند؛ از این رو شایستگی و حتی توانایی هدایت دیگران را ندارند. و چون این امر یعنی هدایتگری و داشتن نقش مهم مرشد و راهنما بودن، خود عاملی در بالاتر رفتن جایگاه معنوی فرد است، مرشدان دروغین از این دایره خارج میشوند. نوری که از مرشدان حقیقی ساطع میشود، در حقیقت پرتوی از ذات الهی است که تمام تاریکیها را نابود میکند. این بخش از دیباچه با توجه به آنکه بر محور اهمیت هدایت دیگران در زیر سایهٔ لطف خداوندی و در پرتوی انوار ذات الهی قرار دارد، با بخش دوم از نیمهٔ نخست دیباچه، «ستایش خداوند و هدایتگر حقیقی بودن معبود» ارتباط معنایی مییابد. در این بخش پاراللی میان دو بخش نیمهٔ نخست دیباچه از بیت 4-7 و نیمهٔ دوم دیباچه از بیت 23-26 ایجاد میشود.

در ابیات 27 تا 29 نیمهٔ دوم، مولانا به توصیف «انبیاء بعنوان مرشدان راستین» میپردازد و تمامی توصیفاتی که در مورد هدایتگران حقیقی در ابیات پیشین ذکر کرده را به انبیاء نسبت میدهد. انبیاء به دلیل نقشی که در هدایت سالکان و بندگان گمراه‌شدهٔ خداوند دارند، مورد ستایش و دعای فرشتگان قرار میگیرند. این امر ارتباط معناداری با بخش سوم نیمهٔ اول دیباچه از بیت 8 تا 12 دارد که در آن مولانا به شکر و دعای هدایت‌شوندگان به واسطهٔ هدایتی که توسط مرشدان شده‌اند اشاره میکند. ارتباط این دو بخش بصورت پارالل است و با توجه به ارتباط معنادار میان دو بخش دوم و سوم از نیمهٔ اول دیباچه با بخش دوم و سوم از نیمهٔ دوم دیباچه، این دو بخش دارای انعکاس متقاطع هستند که در نیمهٔ هر دو بخش دیباچه قرار گرفته‌اند. پس از بخش میانی و مرکزی دیباچه که به موضوع اهمیت جایگاه مرشد در هدایت سالکان و ویژگیهای مرشدان حقیقی اختصاص یافته است، دوباره به مخاطب اصلی دیباچه (حسام‌الدین) باز میگردد و از او درخواست میکند تا همچنان هادی و مشاور او در سرایش مثنوی باشد. او در ضمن این ابیات از چلبی درخواست میکند که دیدگاه‌های منفی و انتقادات منکران را نادیده گرفته و به مسیری که برای مثنوی برنامه‌ریزی کرده، پایبند بماند. این بخش از بیت 30 تا 39 است که با بخش نخست از نیمهٔ اول دیباچه از بیت 1تا 3 منطبق است و پارالل مستقیم افقی و از نوع تکمیلی ایجاد کرده است. مولانا در ابتدا و انتهای دیباچهٔ خود حسام‌الدین را بعنوان مرشد مثنوی معرفی کرده است با این تفسیر که در ابتدا از او به واسطهٔ هدایتهای پیشین در سرایش مثنوی سپاسگزاری میکند و در آخر دیباچه نیز از او درخواست میکند این هدایتگری را همچنان ادامه دهد.

شکل (3) دیاگرام ساختار معنایی دیباچۀ منظوم



پارالل گفتمان اول و هفدهم

عنوان گفتمان اول «حکایت آن عاشق که از عسس گریخت در باغی و خود معشوق را در باغ یافت» است که ادامۀ روایت آخرین گفتمان از دفتر سوم است. داستان اصلی این گفتمان دارای سه شخصیت عاشق، معشوق و عسس است. مولانا در گفتمان اول به توصیف علم جزئی و دارندگان علم کل پرداخته است. آگاهان به علم کل میتوانند با آزمون و امتحان صاحبان علم جزئی که متکی بر عقل جزئی خود هستند را هشدار دهند، اما برای ایجاد تغییر در آنان نیاز به درمانی عمیقتر است که لازمۀ آن داشتن آگاهی و علم اشراقی است. دو گفتمان اول و هفدهم در ابتدا و انتهای گفتمان با هم در ارتباط پاراللی هستند. مولانا در ابتدای دفتر چهارم، توصیفی از وضعیت گمراهان و پیروان عقل جزئی بیان میکند و در انتهای دفتر چهارم، راهکار رهایی این گروه را تنها در پیروی از هدایتگران و رسیدن به خلوص باطنی ذکر میکند.

چشم خود بربند زآن خوش‌چشم، تو عاریت کن چشم از عشاق او
بلک ازو کن عاریت چشم و نظر پس ز چشم او به روی او نگر
تا شوی ایمن ز سیری و ملال گفت: کانَ اللهُ اه زین ذوالجلال
(مثنوی، د4: ص 556)

در ابتدا مولانا به موضوع نسبی بودن امور میپردازد و مقدمه‌ای را شرح میدهد که آغازی برای شرح مابقی مطالب دفتر چهارم است. او متذکر میشود که برای دریافت حقیقت باید به باطن امور توجه داشت زیرا هر چیز که در نگاه انسان شر است میتواند جلوه‌ای لطف و خیر باشد و برعکس. تنها کسانی میتوانند به این درک از حقایق و تفکیک صحیحی از خیر و شر برسند که از علم و آگاهی جزئی خود عبور کرده و به علمی قلبی و حکمتی متعالی متصل شده باشند. در گفتمان هفدهم مولانا به شیوۀ سلوک و رسیدن به مرحلۀ قرب و فنا فی ذات میپردازد. گروهی که نیازمند هدایت و صاحبان علم جزئی در شناخت طریقت صحیح هستند، هنوز به مرحلۀ علم کل نرسیده‌اند که بتوانند حقایق حکمی هستی را درک کنند، به همین دلیل لزوم هدایت و ارشاد انسانهای متعالی که صاحبان علم قلبیند، در کنار آنان وجود دارد. مولانا در ابتدا و انتهای دفتر چهارم به تفاوت علم جزئی و علم اشراقی پرداخته و

نقطهٔ ابتدایی و انتهایی وجود انسان را ترسیم میکند. بر این اساس پارالل بین این دو گفتمان مبتنی بر تکامل معنایی است.

پیش از آنکه نقش احمد فر نمود نعت او هر گبر را تعویذ بود
کین چنین کس هست یا آید پدید از خیال روش دلشان می‌طپید
(مثنوی، د4: ص 715)

پارالل گفتمان دوم و شانزدهم

گفتمان دوم با روایت اصلی «قصهٔ مسجد اقصی و خرّوب و عزم کردن داود (ع) پیش از سلیمان (ع) بر بنای آن مسجد» آغاز میشود و دارای دو شخصیت داود (ع) و سلیمان (ع) است که یکی نمایندهٔ دارندگان علم کل و دیگری نشانهٔ عالمان علم اشراقی است. مولانا در گفتمان دوم به تفاوت میان دارندگان علم کلی و دارندگان علم اشراقی پرداخته است. او مقام حکمی عالمان اشراقی را برتر از عالمان علم کلی توصیف کرده است.

زانکه نور انبیا خورشید بود نور چشم ما چراغ و شمع و دود
(مثنوی، د4: ص 571)

محور اصلی گفتمان دوم پرداختن به مسئلهٔ فنای فی الله، جبر خواص، اتحاد میان انبیاء و اولیا، حقیقت بهشت و اهمیت ذکر است. مولانا معتقد است که ارواح اولیا و پیامبران الهی به یک مبدأ واحد متصل است، اما این یکسانی ظرفیت تمامی آنان را نمیرساند بلکه هر پیامبری مکمل پیامبران پیشین خود است و با وجود آنکه همگی اولیا و پیامبران الهی یک مسیر تعالی را طی میکنند اما در ظرفیتهای وجودی و رشد درونی، متفاوت هستند. این روند مسیر گذشتن از علم کلی که آگاه به حکمت است را تا رسیدن به حکمت متعالی و علم اشراقی نشان میدهد. همچنین مولانا به انواع ارواح در عالم «حیوانی، انسانی و ایمانی» اشاره میکند.

نور آن صد خانه را تو یک شمر که نماند نور این، بی آن دگر
تا بود خورشید تابان بر افق هست در هر خانه نور او قتق
(مثنوی، د4: ص 572)

موضوع گفتمان شانزدهم گذر از علم جزئی، رسیدن به علم کلی و گذر از علم کلی برای رسیدن به علم اشراقی است که در سایهٔ راهنمایی و ارشاد حاصل میشود. برای عبور از مرحلهٔ علم کلی حتما نیازمند راهنمایی و ارشاد مرتبه‌ای بالاتر است که مسیر صحیح پیمودن و گذار را به انسان نشان دهد. حتی برای عبور از مرحلهٔ علم جزئی به علم کلی نیز انسان نیازمند راهنمایی همان صاحبان علم اشراقی است. انسانهایی که به واسطهٔ هدایتگری وارسته، از مرحلهٔ حیوانیت به مرحلهٔ انسانی وارد میشوند و علم جزئی و حقیر آنان تبدیل به علم کل میشود و در مرتبهٔ بالاتری از آگاهی قرار میگیرند.

بی تف آتش نگردد نفس، خوب تا نشد آهن چو اخگر، هین مکوب
بی مجاعت نیست تن جنبش کنان آهن سردی‌ست می کوبی بدان
او چو فرعونست در قحط آنچنان پیش موسی سر نهد لابه‌کنان
(مثنوی، د4: ص 706)

پارالل دو گفتمان دوم و شانزدهم موضوعی و مبتنی بر تکمیل معنا است. در این دو بخش مولانا بیشتر به عملکرد و وظایف هدایتگران الهی و اولیای خداوند پرداخته است. گروهی از انسانهای کامل که صاحبان علم اشراقی و حقیقی بوده و مسئولیت ارشاد و راهنمایی گمراهان را بر عهده دارند تا آنان را از مرحلهٔ انسانی و گذر از علم جزئی

به مرحلهٔ عقل ایمانی و عقل کل و پس از آن علم اشراقی برسانند. در گفتمان شانزدهم مولانا تصویری از دو گروه گمراهان و انسانهای کامل را نشان داده است. گروهی که درگیر حجابهای نفسانی و تعلقات دنیوی خود باقی مانده‌اند که نشان از پیروی انسان از علم مبتنی بر جزئیات است و گروهی که به وارستگی و مرتبهٔ هدایت رسیده‌اند که نشان از رسیدن انسان به مرحلهٔ علم اشراقی است.

پارالل گفتمان سوم و پانزدهم

در گفتمان سوم شخصیت اصلی روایت، عثمان است که در نگاه مولانا دارای علم کلی است؛ زیرا از مرحلهٔ علم جزئی عبور کرده و آگاه به مراتب وجودی انسانی است. در این گفتمان مولانا به این مطلب میپردازد که برای عبور از مرحلهٔ آگاهی جزئی، علاوه بر خواست و ارادهٔ شخصی نیاز به نیرویی خارجی برای هدایت نیز هست. مولانا انبیا و اولیای الهی را رمزهایی برای نشان دادن صاحبان آگاهی اشراقی قرار داده و بیان میکند این گروه، در مرتبه‌ای هستند که به ذات حق متصل شده و نسبت به تمام حقایق عالم آگاهی و اشراف دارند.

دیدهٔ حسی زبون آفتاب دیدهٔ ربانیی جو و بیاب
تا زبون گردد به پیش آن نظر شعشعات آفتاب با شرر
(مثنوی، د4: ص 578)

موضوع اصلی گفتمان پانزدهم نشان‌دادن تفاوت میان عالمان جزئی‌نگر و صاحبان علم کل است. در این گفتمان دو پسر عزیز یکی سمبل انسانهای ناآگاه که دارای بینش سطحی است و دیگری سمبل انسانهای حقیقتجو و صاحب علم کلی است. دو گفتمان سوم و پانزدهم نیز ارتباط پارالل موضوعی دارند. مولانا در ابتدا در گفتمان سوم بر پیروان عقل و شاخصه‌های آنان در مقابل پیروان عقل جزئی اشاره کرده و در گفتمان پانزدهم توضیحی تکمیلی برای این مبحث ذکر کرده است. در هر دو گفتمان مولانا در مورد اهمیت ارشاد و راهنمایی هدایتگران الهی سخن گفته است.

کافران را درد و مومن را بشیر لیک نقد حال در چشم بصیر
زانکه عاشق در دم نقد است مست لاجرم از کفر و ایمان برتر است
(مثنوی، د4: ص 692)

پارالل گفتمان چهارم و چهاردهم

گفتمان چهارم با روایتی فرعی از عطاری که با گل‌خواری مواجه میشود، آغاز میشود و به داستان اصلی گفتمان که برخورد سلیمان (ع) با بلقیس و فرستادگان اوست میرسد. داستان اصلی این گفتمان دارای شخصیتهای مختلفی همچون سلیمان (ع)، ملکه بلقیس، فرستادگان بلقیس است. محور اصلی این گفتمان موضوع لزوم هدایتگری صاحبان علم اشراقی است. مولانا در این گفتمان به تفاوت عالمان جزئی با عالمان علم اشراقی پرداخته است و صاحبان علم اشراقی را شایستگانی میداند که قادرند مراتب پایینتر وجودی انسانها را هدایت نمایند و این هدایتی حقیقی است که منجر به ایجاد تغییر در ذات درونی هر انسان میشود.

پس سلیمان گفت: ای پیکان روید سوی بلقیس و بدین دین بگروید
پس بگوییدش: بیا اینجا تمام زود، که انَّ الله یدعو بالسلام
(مثنوی، د4: ص 583)

شخصیتهای روایت اصلی گفتمان چهاردهم پادشاه، شاهزاده، دختر درویش (عروس)، مادر شاهزاده، پیرزن جادوگر و ساحر غیبی هستند. مولانا در این گفتمان بر پرورش روح انسان و رهاشدن از بند حجابهای نفسانی تأکید دارد. اگر انسان با هدایتگر اشراقی در ستیز و جدال باشد، تمام عالم و هستی برای او صورت ظاهری بلا و مصیبت پیدا میکند، در صورتیکه انسان وارسته که متکی بر علم کل و عقل ایمانی است، تمام عالم در نظر او حقیقت مطلق و حکمت الهی جلوه میکند. دو گفتمان چهارم و چهاردهم با یکدیگر ارتباط معنادار پاراللی دارند. در هر دو گفتمان به توصیف دنیاطلبان، پیروان علم سطحی و جزئی و چگونگی رهاشدن انسان از این حجابهای دنیوی پرداخته شده است. در مجموع دو گفتمان، مولانا به دسته‌بندی انسانها بر اساس مراتب وجودی آنها میپردازد: گروهی که به دنبال عشق مجازی و طلب خواستهای دنیوی میروند و صاحبان علم جزئی هستند؛ گروهی که عشق حقیقی به معبود را مییابند و صاحبان علم کل هستند و گروهی که در این عشق به درجات بالای شوق و شهود میرسند که ایشان صاحبان علم اشراقی و قلبی هستند.

پاراللِ گفتمان پنجم و سیزدهم

شخصیتهای روایت اصلی گفتمان پنجم، شاعر، پادشاه، دو حسن وزیر و درباریان هستند. موضوع اصلی این گفتمان برتری علم اشراقی و صاحبان حکمت متعالی نسبت به عالمان علم کل و صاحبان علم جزئی است. مولانا با مثالی که در روایت دو حسن وزیر زده، بیان میکند که علم جزئی قادر به تشخیص و تفکیک نیکی از بدی و حقیقت از پلیدی نیست در صورتیکه علم اشراقی، ماهیت حقیقی امور را مشاهده و برای انسان نمایان میکند.

آن حسن نامی که از یک کلک او صد وزیر و صاحب آید جودخو
این حسن کز ریش زشت این حسن می‌توان بافید ای جان صد رسن
(مثنوی، د4: ص 605)

شخصیت اصلی گفتمان سیزدهم موسی (ع) است که با خداوند در مورد علم ظاهربینان و آگاهی اشراقی سخن میگوید. در گفتمان سیزدهم مولانا با مطرح‌کردن روایتهایی به فانی بودن انسان در دنیا و علت وجود مرگ در زندگی اشاره کرده است. او معتقد است که مرگ، زمینهٔ رسیدن به کمال را ایجاد میکند، زیرا خداوند مسیری را برای تکامل درونی انسان مقدّر کرده که مرگ نیز ابزاری برای رسیدن به این آگاهی است. پاراللِ گفتمان پنجم و سیزدهم مبتنی بر تقابل است و تفاوت میان پیروان علم جزئی و علم اشراقی را نشان میدهد. در بخش اول گفتمان مولانا نمونه‌ای از گروهی را نشان میدهد که پیرو عقل و علم جزئی خود هستند و در بخش دوم در روایتی از سلیمان (ع) نمونه‌ای از انسانهایی را نشان میدهد که به آگاهی اشراقی رسیده‌اند.

عقل جزوی، عقل استخراج نیست جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهم است این خرد لیک صاحب‌وحی تعلیمش دهد
جمله حِرفت‌ها یقین از وحی بود اول او، لیک عقل آن را فزود
هیچ حِفت را، بین کین عقل ما تاند او آموختن بی اوستا؟
(مثنوی، د4: ص 607)

پاراللِ گفتمان ششم و دوازدهم

شخصیتهای اصلی گفتمان ششم صوفی وارسته و صوفی ظاهربین هستند. مولانا در این گفتمان ویژگیهای برتر عالمان اشراقی را به اختصار بیان کرده که شامل متصل‌شدن به بینش و آگاهی هستی‌شناسانه نسبت به تمامی

امور است. در مقابل نیز سعی نموده تا با ایجاد مقایسه‌ای سطحی‌نگری عالمان علم جزئی را در برابر عظمت آگاهی اشراقیان نشان دهد. گفتمان دوازدهم یکی از کوتاهترین گفتمانهای دفتر چهارم است که شخصیتهای اصلی روایت آن شاه، ندیم و شفاعت‌کنندهٔ ندیم هستند. مولانا در ضمن این گفتمان به موضوع فنا، گذشتن از خویشتن و تسلیم مطلق معبود بودن پرداخته است. مسیری که راه رسیدن انسان به آگاهی مطلق از جهان هستی را نشان میدهد.
پاراال دو گفتمان ششم و دوازدهم مبتنی بر تکامل است. چنانکه مولانا ابتدا به لزوم و اهمیت مفهوم هدایت میپردازد و سپس خصوصیات و مسئولیتهای انسانهای کامل و هدایتگران الهی را برمیشمارد. موضوع محوری گفتمان ششم لزوم هدایتگری و مسئولیت انسانهای کامل و پیامبران در قبال هدایت گمراهان و ناآگاهان و همچنین اهمیت پیروی‌کردن سالکان از مراد و راهنمایی که آگاه به مسیر است. نشانه‌هایی که مولانا آن را برای شناخت عالمان اشراقی در این دو گفتمان در نظر گرفته است شامل بندگی خالصانه، تسلیم بودن، گذشتن از خویشتن و رسیدن به مقام فنا است.

هر که او چل گام کوری را کشد گشت آمرزیده و یابد رشد
پس بکش تو زین جهان بیقرار جوق کوران را قطار اندر قطار
کار هادی این بود، تو هادئی ماتم آخرزمان را شادئی
(مثنوی، د4: ص 615)

پاراال گفتمان هفتم و یازدهم

شخصیتهای اصلی گفتمان هفتم پادشاه، غلام، آشپز دربار و نگهبان دربار هستند. مولانا در این گفتمان و طی روایت حکایتهای مختلف ویژگیهای عالمان جزئی و انسانهای متکی بر عقل جزئی را در برابر کمال و بینش عمیق صاحبان علم اشراقی نشان میدهد. او مسیر رسیدن به علم اشراقی را توجه به هستی، بندگی خالصانه، تزکیهٔ درون بیان میکند و در کنار آن توصیه میکند که از پیروی کردن از مدعیان دروغین علم اشراقی باید خودداری کرد و این بینشی است که در مرحلهٔ علم کل حاصل میشود، زیرا علم جزئی انسان قادر به تشخیص مراتب وجودی و تشخیص صحیح از ناصحیح نیست.

علم راه حق و علم منزلش صاحب دل داند آن را یا دلش
(مثنوی، د4: ص 617)

شخصیتهای روایت اصلی گفتمان یازدهم امیران عرب و پیامبر (ص) هستند. موضوع این گفتمان ترسیم و توصیف راه رسیدن به علم اشراقی و شهود باطنی است. مولانا با مثال زدن پیامبر (ص) او را نمونه‌ای از منتهای رسیدن انسان به مرتبهٔ هستی‌شناختی و دریافت بینش عمیق حکمت متعالی میداند. در این دو گفتمان مولانا سرانجام و شیوهٔ زندگی پیروان علم جزئی را توصیف کرده است. موضوع محوری گفتمان هفتم نشان دادن نتایج و سرانجام کسانی است که از علم جزئی خود پیروی میکنند و موضوع گفتمان یازدهم بیان ادعای قدرت و غرور و تکبر گمراهان و پیروان نفسانیات است در مقابل مردان حق که با تکیه بر قدرت و عظمت خداوندگار، بصورت شهودی و عینی، این قدرت را نمایان میسازند.

پاراال گفتمان هشتم و دهم

شخصیتهای اصلی گفتمان هشتم پیامبر (ص)، فرماندهٔ جوان لشکر و پیران قبیله هستند. موضوع این گفتمان تفاوت بینش و آگاهی انسانها در مراتب علم جزئی و علم اشراقی است. پیامبر (ص) بعنوان رمزی از انسان متعالی

که دارای آگاهی اشراقی و هستی‌شناسی است در برابر بینش جزئی و سطحی پیران قبیله قرار گرفته است. افرادی که تنها به ظواهر و سطح امور توجه داشته و با وجود آنکه در گمان خود در مسیر طریقت حرکت میکنند، در پایینترین سطح بینش و آگاهی نسبت به حکمت و دریافتهای شهودی قرار دارند.

عاقل آن باشد که او با مشعله‌است او دلیل و پیشوای قافله است
پیرو نور خود است آن پیشرو تابع خویش است آن بی‌خویش رو
مومن خویش است و ایمان آورید هم بد آن نوری که جانش زو چرید
دیگری که نیم عاقل آمد او عاقلی را دیدهٔ خود داند او
دست در وی زد چو کور اندر دلیل تا بدو بینا شد و چست و جلیل
وآن خری کز عقل، جوسنگی نداشت خود نبودش عقل و عاقل را گذاشت

(مثنوی، د4:ص 645)

شخصیتهای اصلی گفتمان دهم نیز موسی (ع)، فرعون، ایسیه (آسیه) و هامان وزیر هستند و روایت حول محور گفتگوی خیر و شر شکل میگیرد. فرعون رمزی از انسانهایی است که تمام مسائل پیرامون خود را با علم جزئی خود از هستی ادراک و استنتاج میکند. او حتی در برابر نیروی هدایتگری که برای ارشاد فرستاده شده نیز مقاومت میکند. نقطهٔ مقابل این مرتبه، علم اشراقی و متعالی موسی (ع) است که سعی میکند با استدلال و زبانی که در مرتبهٔ پایین فهم معانی است، فرعون را از حقیقت امور و رازهای هستی آگاه کند. گفتمان هشتم با گفتمان دهم در ارتباط پارالل است و در مورد مباحث خودشناسی و روشهای رسیدن به بینش حقیقت‌بین صحبت میشود. موضوع اصلی گفتمان هشتم اهمیت عقل معاد و حقیقت‌بین است که سبب هدایت و ارشاد انسان میگردد و با عقل معاش متفاوت است. بسیاری از پیروان عقل جزئی که گمراهان مسیر حق هستند، دچار خودبینی و شهوات نفسانی خود هستند و به همین دلیل نور وجودی هدایتگران را مشاهده نمیکنند و از آن سر باز میزنند.

زان بود جنس بشر پیغمبران تا به جنسیت رهند از ناودان

(مثنوی، د4: ص 666)

هستهٔ مرکزی گفتمانها

گفتمان نهم، هستهٔ مرکزی دفتر چهارم است و شخصیتهای اصلی آن صیادان و سه ماهی هستند. مولانا با ذکر یک روایت تمثیلی به راحتی سه دستهٔ اصلی «علم جزئی، علم کل و علم اشراقی» را نشان داده است. ماهی که خود را به راحتی به هلاکت میرساند، نمایندهٔ خیل عالمان سطحی‌نگر و انسانهای متکی بر علم جزئی انسانی است. ماهی که دیر از حقیقت آگاه شده اما تلاش میکند خود را نجات دهد، صاحب علم کل است که مطلع به حکمت و آگاهی میشود اما در عمق و حقیقت هستی پیشروی نمیکند. اما ماهی سوم که از همان ابتدا ترفندی برای رهایی خود چیده و از خطر هلاکت آگاه شده است، نمایندهٔ دستهٔ سومی است که در اوج مرتبهٔ آگاهی و ادراک هستند که تمام حکمت متعالی را با وجود خود درک میکنند و خود جزئی از همان حقیقت جاری در هستی میشوند.

آنکه عاقل بود عزم راه کرد عزم راه مشکل ناخواه کرد

(همان، د4: ص 646)

گفتمان نهم، فصل مشترک و بخش رابط میان گفتمانهای دفتر چهارم است که به موضوع محوری و اصلی دفتر چهارم، تفاوت میان دارندگان علم جزئی، کل و اشراقی اشاره دارد. انسانهای عاقل با نور هدایتگر عقل کل، مسیر حقیقت را مییابند اما انسانهای نیمه‌عاقل نیاز به نور هدایتگر الهی دارند که همان وجود انسانهای کامل و عاقل

است. انسانهای بی‌عقل اما گمراهانی هستند که حتی با وجود دیدن نور هدایت، از آن امتناع کرده و به پیروی از علم سطحی، جزئی و ناتوان خود ادامه میدهند.

ترتیب خطی و غیرخطی دفتر چهارم

در دفتر چهارم مولانا سیر تحول انسان با اتکا بر علم جزئی و علم اشراقی را نشان میدهد. مسیری که انسان از خامی تا پختگی طی میکند در این دفتر بصورت بخشهایی تقسیم‌بندی شده است. در ابتدای دفتر چهارم مولانا یک دسته‌بندی از انسانها به دو صورت انسانهای پیرو علم جزئی و انسانهای پیرو عقل کل و دارندهٔ علم کل و علم اشراقی را ارائه میدهد. مقصود اصلی مولانا نشان‌دادن سه دستهٔ اصلی علم است: «علم جزئی»، «علم کل»، و «علم اشراقی، قلبی یا ذوقی». تأکیدی که مولانا در این دفتر دارد و راهکار اصلی که در همان ابتدای مسیر به سالکان نشان میدهد، پیروی‌کردن و بهره‌گیری از هدایتگران الهی است که به علم اشراقی رسیده‌اند و به مسیر طریقت با تمام فراز و فرود آن آگاهند. سالک در ابتدا باید تشخیص بدهد که در کدام گروه است و آنچه مسلم است، پذیرش آنکه انسان دارای علم جزئی بوده و نیازمند یاری و هدایت است، نخستین گام برای رهایی از این مرحله است. در طی گفتمانهای اول و دوم، مولانا به بیان ویژگیها و چگونگی گذر از مرحلهٔ علم جزئی به علم کل و از این مرحله تا رسیدن به علم اشراقی را نشان میدهد. در گفتمانهای سوم و چهارم او سعی میکند بر موضوع لزوم هدایتگری صاحبان علم اشراقی تأکید کند و بیان کند که سالکان در دو مرحلهٔ علم جزئی و علم کل، نیازمند ارشاد و هدایت نیرویی با آگاهی بیشتر از هستی و حکمت الهی هستند. در ادامه برای روشن‌شدن مقصود اصلی خود به شرح عواقب و نتایج پیروی از علم جزئی و پافشاری بر خودبینی غافلان میپردازد. او اگرچه گمراهان را گروهی میبیند که نیازمند کمک هستند اما مسئولیت پذیرش و درخواست کمک را نیز از آنان برنمیدارد و این ارتباط را امری دوسویه میان مسئولیت هدایتگر و طلب گمراه میداند. پس از آنکه فرد به نقص درونی خود پی برده، زمان هدایت‌شدن توسط نور هدایتگر الهی فرامیرسد. مولانا در چهار گفتمان این مبحث را شرح و بسط داده است و به موضوعاتی در خصوص چگونگی شیوهٔ سلوک، مطیع‌بودن در برابر هدایتگر و روشهای دور شدن از عقل جزئی و حجابهای دنیوی پرداخته است. پس از این مرحله است که سالک با رسیدن به تزکیهٔ درونی و با ارشاد هدایتگران، قادر خواهد بود که مرتبهٔ وجودی خود را از مرتبهٔ انسانی به مرتبهٔ عقل ایمانی و روحانی برساند و از علم جزئی به مرتبه‌ای بالاتر که علم کل است و از این مرتبه به مقام علم و آگاهی اشراقی و قلبی از عالم هستی برسد.

مولانا در مرحلهٔ بعد تفاوت منش گروهی که این مسیر را طی کرده‌اند و گروهی که ماندن در تاریکی را انتخاب کرده‌اند را نشان میدهد. در گفتمانهای پنجم و ششم او ویژگیهای عالمان اشراقی را توصیف میکند و چگونگی رسیدن به این مرحله را در تزکیه، تسلیم، پالایش درونی و گذر از خویشتن تفسیر کرده است و در گفتمانهای هفتم و هشتم به تفاوتهای میان صاحبان علم جزئی در پایینترین مرتبهٔ وجودی و صاحبان علم اشراقی در بالاترین مرتبهٔ وجودی میپردازد. از تقابل میان این دو گروه، میکوشد تا نشان دهد انسان چگونه قادر است در دو سوی خیر و شر و عمق نادانی و عمق دانش قرار گیرد.

در گفتمانهای دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم او به برشمردن ویژگیهای برتری صاحبان علم اشراقی اشاره میکند. پرداختن به خصوصیاتی همچون هدایتگری، هم‌مرتبه کردن خود با عوام، تلاش برای نجات و هدایت انسانها، داشتن خلوص باطنی، داشتن بینش حقیقتجو و نظایر آن از ویژگیهای برجستهٔ دارندگان این مرتبه از آگاهی است.

در گفتمانهای چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم مولانا دوباره به مبحث چگونگی گذر از علم جزئی و رسیدن به مرتبهٔ علم کل و گذر از علم کل تا رسیدن به آگاهی اشراقی میپردازد. در این بخشها او روایتهای بیشتر و موضوعات کاملتری را در خصوص نشان‌دادن مسیر سلوک و چگونگی تزکیهٔ درونی ذکر میکند. در پایان مسیر گفتمانهای دفتر چهارم او علم اشراقی را برتر از سایر علوم برشمرده و راه رسیدن به این مرتبه از آگاهی را بصورت خاص گذر از خویشتن، تزکیه و تسلیم در برابر حق ذکر کرده است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، دفتر چهارم مثنوی معنوی با رویکرد کل‌نگر مورد مطالعه قرار گرفت و مشخص شد که این دفتر دارای 17 گفتمان است و گفتمان نهم هستهٔ مرکزی آنهاست. در دفتر چهارم، مولانا به دو نوع عقل یا علم اشاره کرده است: عقل کسبی و عقل وهبی. انسان عقل یا علم اکتسابی را مانند کودکان مکتبی از طریق تعلیم و تعلّم به دست می‌آورد. عامهٔ نفوس صاحب عقل کسبی هستند. اما عقل یا علم وهبی از سببی حاصل نمیگردد، جز فیض بی‌حاجب الهی. نتایج بررسی ساختاری گفتمانها نشان میدهد که مقصود اصلی مولانا نشان‌دادن سه دستهٔ اصلی علم است: «علم جزئی»، «علم کل» و «علم اشراقی، قلبی، ذوقی». علم جزئی همان علوم ظاهری و اکتسابی و تقلیدی است که از طریق تحصیل و تعلیم و تربیت حاصل میشود. علم کلی یا علم ربانی، علم سالک است که به عقل کل هستی متصل شده است. علم قلبی یا علم اشراقی نیز، علمی است که از سوی خداوند عطا شده و با عنایت الهی از طریق تزکیه و تهذیب نفس حاصل میشود. تمام روایتها و گفتمانهای دفتر چهارم حول همین محور میگردد که درجات وجودی انسانها مبتنی بر آگاهی و بینشی است که از حکمت و هستی‌شناسی دارند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقالهٔ گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریهٔ داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، وایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیهٔ قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهدهٔ نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیهٔ موارد ذکرشده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

Alborzi, parviz. (2013). Basics of text linguistics, 2nd ed, Tehran: Amir kabir.

Emami, Fatemeh. (2014). “The divine semantic structure of Attar's Elahi nameh”, Mytho and mystic literature magazine, Vol 9, no 30, pp 11-38.

Fox, j.j. (1977).”Roman jakobson and the comparative study of parallelism”, in roman jakobson: echoes of his scholarship, peter de ridder press, lisse.

Mardani, Effat. (2021). “ Mechanisms of textual and semantic coherence in Sharif Morteza's poetry”. University of Isfahan.

Mousavi razavi, Mirsaeid. (2018). “ Explaining what structuralism is based on the views of Saussure, Lévi-Strauss and Propp, and analyzing the traces of structuralist thinking in contemporary theories of translation”, Research in Contemporary World Literature, Vol 23, No 2, pp 551- 567.

Mousavi, Raf'at. (2013). " Description of the semantic structure of forty sonnets by Salman Savoji" . University of Mohaqeq Ardebili.

Mowlavi, Jalaledin Mohamad. (2011). Mathnawi Manavi, corrected by Reynold A. Nicholson, Tehran: Hermes.

Nahvi, Akbar. Dehqani, Nahid. (2010). " Examining the structure of the text in Kashf al-Mahjub Hajawiri", Boostan e Adab, No 6, pp 147- 171.

Nowzadhoor, Payam. (2012). " Comparative analysis of the semantic structure of some sonnets by Hafez and Shahriar", University of Mohaqeq Ardebili.

Safaralizadeh, mojtaba, Shokati, Ayat. Mehdikhani, Farzaneh. (2015) "Analysis of interpretations in the fourth book of the Mathnawi", A scientific-research quarterly of Persian literature, Vol 12, No 29, pp 223- 246.

Safavi, Kurosh. (2004). From linguistics to literature, The second volume: poem. 2nd ed, Tehran: Soore Mehr.

Safavi, Salman. (2007). " The general structure of the third book of Mathnawi Manavi". Ayene Miras, vol 5, No 38, pp 156- 180.

_____. (2007). "The general structure of the Sixth book of Mathnawi Manavi". Mathnawi pazhoohi, Vol 5, No 38, pp 181- 216.

_____. (2009). The Structure of Rumi's Mathnawi Book 1, Translate by Mahvash Alavi, Tehran: Miras Maktoob.

Salahi, Asgar. (2009). " A reflection on the semantic structure of Hafez's sonnets". University of Allame Tabatabaei.

Tyson, Lois. (2008). Critical Theory Today, Translate by Maziyar Hoseinzadeh and others, Tehran: Negahe emrooz.

Zamani, Karim. (2014). The description of the Mathnawi, The fourth volume, 24nd ed, Tehran: Elmi.

فهرست منابع فارسی

البرزی، پرویز .(1392). مبانی زبان شناسی متن. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

امامی، فاطمه .(1393). «ساختار معنایی الهی‌نامه عطار». نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی. دوره 9، شماره 30، صص 11-38.

تایسن، لیس .(1387). نظریه‌های نقد ادبی معاصر، ترجمهٔ مازیار حسین‌زاده و دیگران. تهران: نگاه امروز و حکایت قلم نوین.

زمانی، کریم. (1393). شرح مثنوی معنوی. دفتر چهارم. چاپ بیست و چهارم. تهران: علمی.

صفرعلیزاده،مجتبی؛ شوکتی،آیت؛مهدیخانی، فرزانه .(1394). «بررسی تأویلات در دفتر چهارم مثنوی»، فصلنامه علمی-پژوهشی ادبیات فارسی. سال 12، شماره 29 پاییز، صص 223- 226.

صفوی، سید سلمان .(1386). «ساختار کلی دفتر سوم مثنوی معنوی».آیینهٔ میراث. دوره جدید. سال 5، شماره 3 پاییز. شماره پیاپی 38، صص 156-180.

ـــــــــــــ .(1386). «ساختار کلی دفتر ششم مثنوی معنوی». مثنوی‌پژوهی. دوره جدید. سال 5. شماره 3. شماره پیاپی 38 پاییز، صص 181-216.

ـــــــــــــ .(1388). ساختار معنایی مثنوی معنوی دفتر اول. ترجمه مهوش السادات علوی. با مقدمه حسین نصر. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

صفوی، کوروش. (1383). از زبانشناسی به ادبیات. جلد دوم. شعر، چاپ دوم. تهران: سوره مهر.
صلاحی، عسگر .(1388). «تاملی در ساختار معنایی غزل حافظ». رساله دکتری. استاد راهنما: سعید حمیدیان، دانشگاه علامه طباطبایی.
مردانی، عفت .(1400). «ساز و کارهای انسجام متنی و معنایی در شعر شریف مرتضی». رساله دکتری. استاد راهنما: سمیه حسنعلیان و حمید احمدیان، دانشگاه اصفهان.
موسوی دیجوجین، سیده رأفت .(1392). «شرح ساختار معنایی چهل غزل از سلمان ساوجی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنما: عسگر صلاحی، دانشگاه محقق اردبیلی.
موسوی رضوی، میرسعید .(1397). «شرح چیستی ساختارگرایی با اتکا به آرای سوسور، لوی استروس و پراپ، و واکاوی ردپای تفکر ساختارگرا در نظریه‌های معاصر ترجمه». پژوهش ادبیات معاصر جهان. دوره 23. شماره 2، پاییز و زمستان، صص 551-567.
مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (1390). مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکلسون، چاپ پنجم. تهران: انتشارات هرمس.
نحوی، اکبر؛ دهقانی، ناهید .(1389). «بررسی ساختار متن در کشف المحجوب هجویری». نشریه بوستان ادب. زمستان، ش 6، صص 147-171.
نوزادحور، پیام .(1391). «تحلیل تطبیقی ساختار معناییِ چند غزل از حافظ و شهریار». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنما: عسگر صلاحی، دانشگاه محقق اردبیلی.

معرفی نویسندگان

آمنه طالعی رحیمی: دانشجوی کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ولایت، ایرانشهر، ایران.
(Email: rahimiamaneh842@gmail.com)
(ORCID: 0009-0006-2386-4137)

سمیه اسدی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ولایت، ایرانشهر، ایران.
(Email: s.assadi@velayat.ac.ir :نویسنده مسئول)
(ORCID: 0000-0003-3565-5042)

COPYRIGHTS
©2021 The author(s). This is an poen access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Amaneh Tale'i Rahimi: Master's student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Velayat University, Iranshahr, Iran.
(Email: rahimiamaneh842@gmail.com)
(ORCID: 0009-0006-2386-4137)

Somaye Assadi: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Velayat University, Iranshahr, Iran.
(Email: s.assadi@velayat.ac.ir: Responsible author)
(ORCID: 0000-0003-3565-5042)